

"برگی پنهان از تاریخ معاصر" مسئله قشقایی ها و امور در هم آمیخته

نویسنده: جمال حوسنو تارای

ترجمه: روزبه پیری

چکیده:

چکیده: قتل و عام ۱۵۰ هزار قشقایی در زمان اشغال ایران توسط متفقین میتوانست ایل قشقایی را از صحنه روزگار محو کند و نام قشقایی را در لایه لای صفحات تاریخ قرار دهد. زمان به سرعت می گذشت، هواپیماهای نظامی پر مواد منفجره بود و قوای مسلح به فرماندهی سپهد جهانبانی برای محاصره قشقایی ها آماده بودند. لحظه ای درنگ کافی بود تا سرنوشت یکی از طوایف ترک دگرگون شود. جمال حوسنو تارای برای جلوگیری از کشتار، به سفیر انگلیس در تهران پیشنهاد می دهد ما قشقایی ها را می توانیم در سرزمین ترکیه اسکان دهیم. اما بنا به دلایلی این پیشنهاد منتفی شده و حمله نظامی در دستور کار قرار میگیرد. سفیر ترکیه بواسطه روابط صمیمی که با سپهد جهانبانی و برخی مقامات داشت و همچنین متقاعد کردن خسروخان قشقایی جهت سازش با سفیر انگلیس مانع به وقوع پیوستن این فاجعه عظیم شد. سفیر ترکیه در سال ۱۹۶۳ خاطرات خود را تحت عنوان "برگی پنهان از تاریخ معاصر" در روزنامه جمهوریت به رشته تحریر در آورده است. آنچه را که در پیش رو خواهید خواند برگه ناشناخته ای از تاریخ قشقایی و البته شرح مختصر وضعیت سیاسی ایران سال ۱۹۴۳ است.

کلمات کلیدی: قشقایی، سفیر ترکیه، جنگ جهانی دوم، قتل عام، خسروخان قشقایی

استناد (آپا):

پیری، ر. برگه پنهان از تاریخ معاصر "مسئله قشقایی ها و امور در هم آمیخته". ارومیه: فصلنامه تخصصی "مطالعات تاریخ آذربایجان و ترک" - جلد ۰۱، شماره ۰۴، تابستان ۱۴۰۳. ۸۶۹۰-۳۰۴۱ شاپا

ایمیل:

Piri.Rouzbeh@gmail.com

وابستگی:

مترجم و روزنامه نگار

Massacre of Qashqai's in the Second World War

Author: Jamal Hosnu Tarai

Translation: Rouzbeh Piri

Email:

Piri.Rouzbeh@gmail.com

Affiliation:

Translator and journalist

Abstract:

Abstract: The massacre of 150,000 Qashqai's during the occupation of Iran by the Allies would have erased the Qashqai clan from the scene of the times and put the Qashqai name on the pages of history. Time was passing quickly; military planes were full of explosives and the armed forces under the command of Marshal Jahanbani were ready to encircle the Qashqai's. A moment of delay was enough to change the fate of one of the Turkish clans. To prevent the massacre, Jamal Hassanu Tarai suggested to the British ambassador in Tehran that we can settle the Qashqai's in Turkey. But for some reason, this proposal was rejected, and a military attack was put on the agenda. The Turkish ambassador prevented this huge tragedy from happening due to his close relations with Marshal Jahanbani and some officials, as well as persuading Khosro Khan Qashqai to compromise with the British ambassador. In 1963, the Turkish ambassador wrote his memoirs under the title "Hidden Leaf of Contemporary History" in Cumhuriyet newspaper. What you will read ahead is an unknown page of Qashqai history and of course a brief description of the political situation in Iran in 1943.

Key words: Qashqai, Turkish ambassador, World War II, massacre, Khosro Khan Qashqai

CITATION (APA):

Piri, R. Massacre of Qashqai's in the Second World War .Urmia: "Studies on Azerbaijan and Turk's history" Specialized Journal, year 01, number 04, Summer 2024, ISSN: 3041-8690.

İkinci Dünya Müharibəsində Qaşqayların qətləmi

Müəllif: Camal Hüsni
Tarai

Tərcümə: Rouzbeh Piri

E-poçt:

Piri.Rouzbeh@gmail.com

Mənsubiyyət:

Tərcüməçi və jurnalist

Xülasə:

İranın müttəfiqlər tərəfindən işğalı zamanı 150 min qaşqayın qətlə yetirilməsi Qaşqay tayfasını zamanın səhnəsindən silib, Qaşqay adını tarix səhifələrinə yazdıra bilirdi. Vaxt sürətlə keçdi, hərbi təyyarələr partlayıcılarla dolu idi və general-leytenant Cahanbaninin komandanlığı altında olan silahlı qüvvələr qaşqayları mühasirəyə almağa hazır idi. Bir anlıq gecikmə türk tayfalarının birinin taleyini dəyişməyə kifayət edə bildi. Qətləmin qarşısını almaq üçün Camal Husnu Tarai İngiltərənin Tehrandakı səfirinə təklif etdi ki, biz qaşqayları Türkiyədə məskunlaşdırıla bilərik. Amma bəzi səbəblərdən bu təklif rədd edildi və hərbi hücum gündəmə gətirildi. Türkiyə səfiri general-leytenant Cahanbani və bəzi məmurlarla yaxın münasibətləri, habelə Xosrov Xan Qaşqayı Britaniya səfiri ilə güzəştə getməyə razı salması sayəsində bu böyük faciənin qarşısını aldı. Türkiyə səfiri 1963-cü ildə "Cümhuriyyət" qəzetində "Yaxın tarixdən gizli qalmış bir yarpaq" adı ilə xatirələrini yazıb. Qarşıda oxuyacağınız yazı Qaşqay tarixinin naməlum səhifəsi və təbii ki, 1943-cü ildə İrandakı siyasi vəziyyətin qısa təsviridir.

Açar sözlər: Qaşqay, Türkiyə səfiri, İkinci Dünya Müharibəsi, qətləmi, Xosro Xan Qaşqay

CITATION (APA):

Piri, R. İkinci Dünya Müharibəsində Qaşqayların qətləmi .Urmiya: "Azərbaycan və Türk tarixi araşdırmalar" İxtisaslaşdırılmış Jurnal, il 01, nömrə 04, Yay 2024, ISSN: 3041-8690.

Yazar: Cemal Hüsni Tarai

Tercüme: Rouzbeh Piri

E-posta:

Piri.Rouzbeh@gmail.com

Üyelik:

Çevirmen ve gazeteci

İkinci Dünya Savaşı'nda Kaşkay Katliamı

Özet:

İran'ın Müttefikler tarafından işgali sırasında 150.000 Kaşkay'ın katledilmesi, Kaşkay boyunu dönemin sahnesinden silebilir ve Kaşkay adını tarih sayfalarına taşıyabilirdi. Zaman hızla geçiyor, askeri uçaklar patlayıcılarla doluydu ve Korgeneral Cihanbani komutasındaki silahlı kuvvetler Kaşkayları kuşatmaya hazırdı. Bir anlık gecikme, Türk boylarından birinin kaderini değiştirmeye yete bilirdi. Katliamı önlemek için Jamal Husnu Tarai, Tahran'daki İngiliz büyükelçisine Kaşkayları Türkiye'ye yerleştirebileceğimizi önerdi. Ancak bazı nedenlerden dolayı bu öneri reddedildi ve askeri saldırı gündeme getirildi. Türk büyükelçisi, Korgeneral Cihanbani ve bazı yetkililerle yakın ilişkilerinin yanı sıra Hüsrev Han Kaşkay'ı İngiliz büyükelçisiyle uzlaşmaya ikna etmesi sayesinde bu büyük trajedinin yaşanmasını engelledi. 1963 yılında Türk büyükelçisi anılarını Cumhuriyet gazetesinde "Yakın Tarihin Gizli Kalmış Bir Yaprağı" başlığıyla yazdı. İleride okuyacağınız yazı Kaşkay tarihinin bilinmeyen bir sayfası ve tabii ki 1943'te İran'daki siyasi durumun kısa bir açıklaması.

Anahtar Kelimeler: Kaşkay, Türk büyükelçisi, İkinci Dünya Savaşı, katliam, Hüsrev Han Kaşkay

CITATION (APA):

Piri, R. İkinci Dünya Savaşı'nda Kaşkay Katliamı .Urmiye: Üç Aylık "Azerbaycan ve Türkiye Tarihi Üzerine Araştırmalar" Uzmanlık Dergi, yıl 01, sayı 04, Yaz 2024, ISSN: 3041-8690.

شاید در روزنامه‌ها خوانده باشید که در ایران، قشقای‌های نزدیک شیراز به همراه خانواده‌هایشان توسط هواپیماهای نظامی بمباران شدند، عملیات نظامی خاتمه یافت و در نهایت با کشته شدن جمع کثیری قشقای‌ها تسلیم شدند.

آنها یک قوم ترک هستند که بیش از چهارصد سال است در آنجا ساکن شده‌اند. بچه‌های چهار ساله آنها بدون زین بر سر سخت‌ترین اسب‌ها سوار می‌شوند و زنان آنها در استفاده از سلاح کم از مردانشان ندارند. فرش‌هایی که می‌بافند آثار هنری بسیار ظریفی هستند. اگرچه زبان آنها به طور طبیعی با فارسی آمیخته است، اما ترکی را روان صحبت می‌کنند. بیلاق‌ها و قشلاق‌ها دارند. سرنوشت آنها بسیار غم‌انگیز است. آنها دائما در معرض مرگ بوده‌اند...

در سال ۱۹۴۳م برای جلوگیری از قتل و عام دسته جمعی و قطعی این قوم انگار قدرتی مرا واسطه قرار داد. به همین دلیل من هم به شدت زجر کشیدم و مورد خشم ناعادلانه سرویس اطلاعاتی بریتانیا قرار گرفتم که توسط سرویس هند تقویت می‌شد. هم میهنانم نیز در شایعات سازمان یافته‌ای که خارج از کشور پخش و منتشر می‌شد، شرکت داشتند. کسانی که حقیقت را می‌دانند بارها در برابر تخریب اخلاقی و تلاش برای کشتن من، صدای خود را بلند نکردند. حتی تشویقش نیز کردند. این واقعه را که خوشبختانه اکثر شاهدان آن را از سرگذرانده‌اند و اسناد آن در پرونده‌های دولتی ثبت شده است، همان‌طور که اتفاق افتاده، بازگو می‌کنم تا سرمشق نسل امروز و آینده باشد.

در سال ۱۹۴۲م که من به عنوان سفیر به تهران اعزام شدم، روس‌ها، انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به ایران حمله کردند. شاهنشاه پهلوی را از تاج و تخت پایین کشیدند و به آفریقای جنوبی فرستادند. اولین بار نبود که به ایران می‌رفتم. پس از اولین سفر شاه به کشورمان، آتاتورک با عنایت فراوان خود، من را در سال ۱۹۳۶ به جای آقای حسن ساکا که از سوی دولت به ریاست هیئت اعزامی به تهران معرفی شده بود برای حل و فصل مسائل پیچیده و مهم در چارچوب دوستی و برادری که از زمان امپراتوری بین ما و ایران باقی مانده بود انتخاب کرد.

چهار ماه در ایران ماندم. ما همه اختلافات و مسائل معلق را با وجود مشکلات بسیاری، با راه حل‌های مناسبی حل کردیم و سیزده قرارداد به امضا رسید. بدین ترتیب مقدمات پیمان سعدآباد فراهم شد. در ایران واضح‌ترین مشکل این مذاکرات، انعکاس دسیسه‌های کاخ بواسطه وزرای خارجه ما بود.

شاهنشاه امروز، ولیعهد دیروز و بسیاری از دولتمردان را از سال ۱۹۳۶ می‌شناختم. به راستی می‌توانم بگویم که متأسفانه ایران من را بیشتر از زادگاهم دوست داشت. در سال ۱۹۴۲ رجال ایرانی و در راس آنها شاهنشاه کنونی با اعتماد و دوستی مرا ارج نهادند. در شام‌های مکرر که در سفارت ما برگزار می‌شد، همیشه تا شصت وزیر، معاون، استاد دانشگاه، ژنرال و بزرگان ثروتمند کاخ حضور داشتند.

اعتبار ما بدون عراق نسبت به کشورهای که با نیروهای اشغالگر بر ایران مسلط بودند بیشتر بود. جناب شاهنشاه در این روزهای سخت بارها با من مشورت کردند. سفیر انگلیس نیز در بسیاری از مسائل از من کمک خواست. و مهمترین ضربه را نیز بصورت ناعادلانه از این سفیر انگلیس خوردم. من از کسانی هستم که معتقدم که اتحاد با انگلیس برای کشور ما یک ضرورت اساسی است. و همیشه سعی کرده‌ام از هرگونه اقدامی که به ضرر این متحد تعبیر شود جلوگیری کنم. من از روی شواهد نیز می دانستم که منافع ایران کاملاً با منافع ترکیه و انگلیس مطابقت دارد و جهت محترم شمردن این منافع توسط سفیر انگلیس تلاش کردم.

دوستی‌مان با سفیر آمریکا نیز عالی بود. در هر موضوعی به توافق میرسیدیم. به طوری که در کنفرانس تهران با حضور روزولت، چرچیل و استالین، سفیر آمریکا نه در هتل، بلکه در سفارت ما با همراهانش مهمان بود، و این بدین جهت بود که سفارت آمریکا به فرماندهی ژنرال‌های همراه روزولت اختصاص یافته بود. من اولین کسی بودم که برگزارکننده کنفرانس تهران را با اطلاعاتی که از طرق دیگری دریافت کرده (غیر از سفیر آمریکا) و به اطلاع دولتمان رساندم. اما متأسفانه گزارش مهم این مذاکرات و کنفرانس را که با پیک ارسال کرده بودم، در سفر به آنکارا در کشوی دفتردار پیدا کردم. در حالیکه با توجه به اهمیت، تحویل فوری آن به رئیس جمهور و دولت وقت، وظیفه اصلی وزارت خارجه بود.

سفیر بریتانیا فردی دیپلماتیک و سیاسی نبود. او یکی از افراد برجسته سرویس اطلاعاتی بود. وی وظیفه اش را در پوشش عناوین کنسول و سرکنسول انجام می داد. او را به خاطر اشغال تهران از جده فرستاده و لقب سفیر به او دادند. به عنوان یک انسان بسیار خوش صحبت بود. به ویژه فرهنگ و ادب بالایی داشت. عربی، فارسی و حتی ترکی می دانست. زبان فرانسه اش روان بود. او در انجام وظایف خود، به اندازه کسانی که اولین امپراتوری استعماری بریتانیا را پایه گذاری کردند بودند متعصب بود و همیشه از انجام کارهای کوچک لذت خاصی می برد. او شبکه‌ای را برای دریافت اطلاعات کوچک‌ترین رویدادهایی که در کاخ، خانه‌های برخی از نمایندگان و قائم مقام‌ها رخ می داد، ایجاد کرده بود. افق دید او بسیار باریک و اختیاراتش نامحدود بود. دوستی ما زیاد طول نکشید. در واقع او سفیر آمریکا را که صادق بود و حقیقت را می دانست دوست نداشت. و همچنین تلاش های زیادی علیه او انجام می داد. او بود که حیثیت انگلستان را در ایران از بین برد. او بسیاری از میهن پرستان را بیهوده بازداشت می کرد. وی دلیل دستگیری نخست وزیر سابق، استاد و دوست من که بسیار مورد علاقه و احترام جوانان ایران است، را این گونه توضیح داد: «این شخص در زمان نخست وزیری با آلمانی ها قرارداد تجاری منعقد کرده است.» یادآوری کردم که انگلیس نیز وزرا و دولت هایی داشت که با آلمانی‌ها قراردادهای مسالمت آمیز بسیاری بسته بودند. اما تاثیری نداشت. ژنرال هایی که با ما دوست بودند نیز دستگیر شدند. شایعات «دستگیری دوستان ترک» در تهران به راه افتاد. از او خواستم از این بازداشت های

بیهوده که به نفع انگلیس نبود دست بردارد، او گوش نداد. ایرانی ها بارها در لندن از او شکایت کرده اند. می خواستند شخص دیگری در این پست باشد. هیچ نتیجه ای حاصل نشد. برای تغییر آن از ما کمک خواستند. من هم نتوانستم وزارت خارجه خود را بسیج کنم.

روزی نوبت به قشقایی ها رسید. در جنگ جهانی اول قشقایی ها با ما و آلمانی ها بودند. در این جنگ یکی دو جاسوس آلمانی به این ایل پناهنده شده بودند. قشقایی ها می توانستند خط راه آهن جنوبی را که از طریق آن مهمات به روسیه تحویل داده می شد، به خطر بیندازد. سفیر انگلیس حق داشت اقدامات احتیاطی را انجام دهد. با این حال، این بار اقدام مربوطه طرح نظامی با هدف کشتار جمعی بود. اعزام سربازان با شور و شوق شروع شد، هواپیماها، توپ ها و مسلسل ها فرستاده شدند. علاوه بر این، ایل بختیاری نیز علیه قشقایی ها مسلح می شد.

من به سفیر انگلیس پیشنهاد دادم که به جای نابودی این قوم، با دولت ایران توافق کنیم و به ترکیه منتقل کنیم. او لبخند زد: "این یک اقدام انسانی خواهد بود. هم ما و هم ایرانیان از شر این قوم که آنها را دوست ندارند خلاص خواهیم شد. شما به دولت خود بنویسید. آنها باید به طور رسمی این را به ما ارائه دهند. من نیز فوراً رضایت خود را برای لندن خواهم نوشت. « متأسفانه وزیر امور خارجه ما در آن زمان به سفیر انگلیس گفت: «شما می خواستید قشقایی ها را بکشید. ما آماده ایم آنها را بپذیریم".

انگلیسی ها هرگز قبول نمی کنند که تحت چنین اتهامات و مسئولیت سنگینی قرار بگیرند. بنابراین همانطور که به راحتی می توان تخمین زد این پیشنهاد را رد کردند و سفیر انگلیس در تهران به من گفت: این همان چیزی است که ما صحبت کردیم؟! او با گفتن این سخنان سعی کرد تقصیر توافقی را که به دلیل اشتباه وزیر به هم خورده بود را به گردن من بیندازد. نقشه محاصره و نابودی قشقایی ها پیش رفته بود و امکان فرار وجود نداشت.

جمهوریت، ۱۹ اپریل، ۱۹۶۳ ص. ۵ و ۲

دوست من جهانبانی، یکی از شاهزادگان قاجار، به عنوان سردار ایرانی به رهبری نیروهای مسلح برای محاصره قشقایی ها منصوب شد. قبل از عزیمت به شیراز به دعوت من به سفارت آمد و یک ساعت و نیم با هم صحبت کردیم. جهانبانی گفت که عملیات اساساً توسط وابسته نظامی انگلیسی اداره می شود و من به دلیل نظامی بودنم راهی جز اجرای اوامر دریافت شده ندارم، اما اگر دستوری از دولت دریافت کنم که این موضوع را به صورت مسالمت آمیز حل و فصل کند. می توانم بدون شلیک اسلحه با قشقایی ها توافق کنم.

برای اینکه سهیلی عهده‌دار مقام نخست وزیری شود از دوستان خود در مجلس مساعدت زیادی گرفتیم و با وی دوست شدیم. همان شب او را در نخست وزیری دیدم. او گفت که اگر بتوانم وزیر امور خارجه، ساعد را متقاعد کنم، می‌توان با پیشنهاد جهانیانی تصمیمی از سوی هیئت معاونت اتخاذ کرد. بلافاصله به دیدن دوستان ساعد رفتم که تا ساعت دوازده شب در وزارت امور خارجه کار می‌کرد. ما در مورد موضوع به طور مفصل بحث کردیم. او فکر می‌کرد که اگر آنچه را که به او می‌گویم بصورت مکتوب به او بدهم، می‌تواند چنین تصمیمی را راحت‌تر در هیئت نمایندگان اتخاذ کند. زمان کوتاه بود یک ملت صدوپنجاه‌هزار نفری ترک ممکن است تا قبل از نامه نگاری به آنکارا و دریافت پاسخ به طور کامل نابود شده باشد. در واقع وظیفه مهم سفیر مسئولیت پذیری و تصمیم گیری در چنین لحظاتی بود. به ساعد گفتم که می‌توانم این را نه از طرف دولت، بلکه از طرف خودم بنویسم، به عنوان دوستی که واقعاً ایران را دوست دارد و با بسیاری از کارهایش عشق خود را ثابت کرده است. او هم قبول کرد. بلافاصله در آن لحظه افکارم را به منشی که احضار شده بود دیکته کردم.

خلاصه یادداشتی به زبان فرانسوی که حامل امضای من بود که تاکید می‌کنم شخصی است، در زیر آمده است:

تسلیم اقوام علیه یکدیگر توسط دولت با مفهوم دولت سازگاری ندارد و به نفع متفقین ایران و مردم ایران است که به آرام سازی مسالمت آمیز قیام‌هایی که مخالف تمامیت دولت نیستند، بلکه برخاسته از مطالبات محلی هستند متوسل شود. توسل به نیروهای مسلح کشور، آخرین راه حل برای تضمین منافع عالی ایران است، من این را نه در یک مقام رسمی بلکه به عنوان دوستی که ایران را بسیار دوست دارد اظهار می‌کنم

صبح روز بعد، قبل از ظهر، هیئت نمایندگان به ژنرال جهانیانی دستور داد: "پیش از استفاده از سلاح، به راه حل مسالمت آمیز متوسل شوید".

البته ما موضوع قشقایی‌ها را مثل همه مسائل، در مراحل مختلف، روز به روز به وزارت امور خارجه خود گزارش می‌دادیم. دو روز بعد از دستور کابینه به سپهبد جهانیانی، نزدیک غروب، خبر رسید که رئیس ایل قشقایی به تهران آمده است و می‌خواهد با ما در جای دیگری غیر از سفارت صحبت کند. ما به همراه وابسته نظامی خود، مرحوم ناجی اوکای، در ساختمان تابستانی سفارت خود، در پانزده کیلومتری تهران، از خسروخان قشقایی پذیرایی کردیم.

این جوان قهرمان بیست و دو ساله (سفیر ترکیه سن خسرو خان را از روی ظاهر تخمین زده بود در حالی که آن زمان خسروخان ۲۶ سال داشت) ابتدا با چشمانی اشک آلود و با زبان ترکی صریح و تمیز به ما گفت: "پدر ما برای اولین بار از فرزندانش مراقبت می‌کند. ما سپاسگزاریم. ژنرال جهانیانی همه چیز را به ما گفت و مرا با هواپیمای نظامی به اینجا فرستاد. و گفت: آمدم کسب دستور کنم".

ما تمام ماجرا را از زبان او شنیدیم و به او گفتیم: "شما جاسوسان آلمان را به دست انگلیسی ها می سپاری و هر کاری که انگلیسی ها بخواهند انجام می دهی." وی گفت: "ما نمی توانیم کسانی را که به ما پناه برده اند تحویل دهیم حتی به قیمت جانمان. این (پناهنده) ناموس قوم است. ما باید در این مورد با مادر خود، رئیس ایل مشورت کنیم".

وقتی به تهران آمد از او پرسیدم مادرش چه دستوراتی به او داد؟ "دستور داد: هر چه پاشای ترک گفت انجام بده." پس، کسانی را که به تو پناه برده اند را با دست خود تسلیم نکنید. اما به آنها بگویید که فوراً مرزهای شما را ترک کنند. این هم دستور من است در غیر این صورت، تو و کل مردمتان می میرید و ما اصرار کردیم که این جوان که انگلیسی را روان صحبت می کند، صبح روز بعد مستقیماً به سفارت انگلیس برود و شرایطی را که سفیر مطرح می کند از جمله شرط تحویل پناهندگان را بپذیرد و بالاخره ما او را متقاعد کردیم. بعد از ظهر آن روز، خسروخان قشقایی به سفارت آمد. باز هم او را به همراه نظامی وابسته خود پذیرفتیم. او توضیح داد که انگلیسی ها هر آنچه را که می خواستند پذیرفتند، به شرطی که آوارگان را از مرزهای خود بیرون کنند و پروتکلی را با توافق کامل امضا کردند.

براساس این پروتکل، انگلیسی ها هر مکانی را که بخواهند بعلاوه مقر هواپیما اشغال خواهند کرد. قشقایی ها سلاح های خود را تسلیم خواهند کرد و مسئول ایمنی خط راه آهن جنوب خواهند شد. بدین ترتیب ۱۵۰ تا ۱۶۰ هزار نفر از مرگ نجات یافتند و هر آنچه که متحدان انگلیسی ما می خواستند بدون خونریزی به دست آمد.

طبق منطق خودم پیش بینی می کردم که سفیر انگلیس هم از این نتیجه راضی خواهد بود. خیر! آن سفیر متعصب بریتانیا کمی بعد از خسروخان قشقایی به دیدار من آمد. اولین سخنان او این بود: "از دخالت مداوم شما در امور داخلی ایران به دولتم شکایت کردم. اینجا فقط کشورهای اشغالگر می توانند در امور ایران دخالت کنند".

من پاسخ دادم: "هر چیزی که می خواستی بدون خونریزی به دست آمد به این ترتیب من بر این عقیده بودم که هم به برادران ایرانی و هم به متحدانم کمک بسیار خوبی می کنم".

او گفت: "ما کمکی را که نمی خواهیم، دوستی نمی دانیم. شما قبلاً تصمیمی را که گرفته اید اجرا کرده اید. شما از من به دولت خود شکایت کردید".

با گفتن این جمله که "وجدانم در آرامش است و مطمئن هستم که کار بسیار خوبی انجام شده است" صحبت را متوقف کردم. همچنین می دانستم که سفیر انگلیس بارها از موقعیت گسترده ام در ایران، حضور و روابط من ابراز نارضایتی کرده است. دو روز بعد از معاونت امور خارجه کشور مطبوعم که از ابتدا تا انتها از جریان مطلع شده بود بواسطه یک تلگرام شدید اللحن رسمی اخطار دریافت کردم.

بطور خلاصه، به دستور لندن، سفیر انگلیس در آنکارا با لحنی شدید از دخالت من در امور داخلی ایران شکایت کرده و این اقدام را مغایر با اتحاد ما دانسته است و گفته بود قوی که سفیر شما از طرف خودش به دولت ایران داده است از نظر عقل و منطق غیرقابل قبول بود.

پس از انتقاد از من، خواسته شده بود به محض دریافت تلگراف، نزد سفیر انگلیس بروم و به او بگویم که من بعد بدون رضایت متحدان انگلیسی ما در این نوع موارد دخالت نمی‌کنم. و اینکه دولت من با این امر موافقت نکرده بود و علاوه بر آن من با ایمان وطن پرستی که دارم این کار را انجام داده‌ام و باید فوراً نتیجه را از طریق تلگرام به آنها اطلاع دهم. متأسفم که نمی‌توانم پاسخ خود را در اینجا بازتولید کنم زیرا رمزگذاری شده است. خلاصه اش این است:

"خواسته شما نمی‌تواند در محدوده ایمانی اینجانب بگنجد. وقتی در سال ۱۹۲۱م از لوزان به آنکارا آمدم، نتیجه جنگهای شروع شده معلوم نبود. معتقدم مسیر انتخابی تنها راه یک ترک بود. شما هم می‌توانستی به علت مجرد بودن تنان مثل ما به آنکارا بیایی. با این حال، شما انتخاب کردید که منشی سفیر برن (سوئیس)، حالیص بیگ، که معاهده سی‌ور را امضا کرد، باقی بمانید و در میان ساختمان‌ها و پرونده‌هایی که از امپراتوری عثمانی به جمهوری ترکیه منتقل شده بود، باقی ماندید. اگر شما معذرت خواهی کنید صداقت‌تان را بیشتر باور می‌کنند. در اصل، این اولین باری نیست که در گوشه ای منتظر می‌مانید و سعی می‌کنید از پشت به من شلیک کنید. کمک به ۱۵۰ هزار نفر برای رهایی از مرگ برای من در تمام زندگی ام باعث افتخار خواهد بود".

در همان زمان، بلافاصله بواسطه پیام رسان مخصوص در نامه‌ای برای رئیس جمهور وقتمان فرستاده و گفتم:

"پاسخی را که به تلگراف منمنجی اوغلو نوشته بودم، تقدیم حضورتان می‌کنم.

این نوشته های طولانی را به رئیس دولت و رئیس رژیم خود تقدیم می‌کنم، با توجه به اینکه موضوع به رویه و رویکرد در امور دولتی مربوط می‌شود تا مسائل شخصی".

منمنجی اوغلو دیگر در مقام قضاوت در این مورد نیست، این موضوع فراتر از روابط معمول معاون و سفیر در امور خارجه است و به امور کشور و وظایف دولتمردان به معنای عام تر مربوط می‌شود

شما یگانه قاضی در این مورد هستید. در روزهایی که تحصیلاتمان را در لوزان تمام کردیم، یونانی ها از میر را اشغال کرده بودند همه‌مان در آن روزهایی که میهن ترکیه را برپا کرده بودیم، سوگند یاد کردیم که به عنوان معلم در روستاها برای توسعه ملت ترک خدمت کنیم.

آتاتورک و شما به جای این زندگی بردگی که در آن روزها برای ما و تمام ملت ترک مقدر شده بود، به بچه های ترک، میهن آزاد و مستقل دادید. ما نماینده مجلس، قائم مقام و سفیر شدیم. البته هر چه داریم و هر چه شده ایم به شما مدیونیم. من با عشق و ارادت معلم روستایی که روزی متصور بودیم در تمام وظایف شریفی که به من محبت کرده اید تلاش کرده ام تا دین این نعمت ها را جبران کنم و اندک زمان باقی مانده عمرم را وقف کنم. مطمئنم بدون یک بار گوش دادن به من، در مورد این موضوع قضاوت نخواهید کرد".

و در واقع من به آنکارا فراخوانده شدم...

شکل ۱، تیتراژ و شکل ۲، متن گزارش سفیر سابق ترکیه در مورد قشقای ها از روزنامه جمهوریت در تاریخ ۱۸ نیسان ۱۹۶۳ میلادی است.

شکل ۲: متن گزارش سفیر سابق ترکیه در مورد قشقای ها، روزنامه جمهوریت، سال ۱۹۶۳